



پژوهشی از : حزب پان ایرانیست

پیوستگی تاریخی ایران

ایران ابتدا با پادشاهی مادها هویت مستقل و شناخته شده پیدا کرد. سپس پارس‌های هخامنشی بزرگترین شاهنشاهی و حکومت جهان‌گستر را در تاریخ باستان پی افکندند و مادها را نیز در خود گرفتند. انتقال قدرت از مادها به هخامنشیان چنان آرام بود که مدت‌ها یونانیان هنوز گمان می‌کردند که مادها قدرت را در دست دارند. در شاهنشاهی هخامنشیان مادها و پارس‌ها در کنار هم بودند. اصطلاحی که یونانیان برای طرفداری از ایران به کار می‌بردند مادگرایی (Medism) بود. هخامنشیان چنان شکوه و ثروتی به دست آوردند که همواره رشک دیگران بود. از جمله اسکندر مقدونی در حسرت دست‌یابی به این شکوه به ایران حمله کرد و توانست به آرزوی خود برسد. اما حکومتش دیری نپایید و پس از چند سال در جوانی مُرد. پس از مرگ اسکندر مقدونی، اشکانیان برای بازگرداندن ایران به دست ایرانیان و شکوه هخامنشی با سلوکیان یونانی مبارزه کردند و آنان را از ایران بیرون راندند. سپس ساسانیان نیز - چون از خاک پارس بودند خود را وارث برحق هخامنشیان می‌دانستند - برای برگرداندن شکوه هخامنشیان قیام کردند. اردشیر بابکان و شاپور دوم در نامه‌هاشان به امپراتوران روم بر پس گرفتن سرزمین‌هایی اصرار داشتند که در زمان هخامنشیان بخشی از ایران بوده است (ن.ک. نوشته‌ی پیشین: «ساسانیان و هخامنشیان»). در زمان ساسانیان نام کشور ما «ایران‌شهر» بود. پس از اسلام این نام به شکل کوتاه شده‌ی «ایران» درآمد. از کشور ما با نام‌های «فُرس» یا فارس یا ملک عجم و مانند آن نیز یاد شده است. نگاهی به هر یک از کتاب‌های

ادبی و تاریخی که پس از اسلام نوشته شده این امر را به قدر کافی تصدیق می کند و جوینده را بی نیاز می کند.

پس از اسلام نیز ایرانیان همواره شکوه گذشته‌ی خود را به یاد داشتند و جنبش‌ها و قیام‌هایی مانند سندباد، استاد سیس، و دیگران با سلطه‌ی عرب می‌جنگیدند. جنبش فکری و فرهنگی شعوبیان نیز بر برتری فرهنگی و تاریخی ایرانیان اصرار داشت. کسانی مانند ابن مقفع و دیگران که در حفظ آثار فرهنگی و علمی و تاریخی ایران پیشااسلامی از راه ترجمه‌ی آنها به عربی کمک شایانی کردند. البته نیازی به گفتن نیست که بزرگترین و شناخته‌شده‌ترین نماد این خودآگاهی ایرانیان فردوسی توسی و شاهنامه‌ی اوست که در آن هزاران بار نام ایران آمده است و می‌گوید:

چو ایران نباشد تن من مباد

از نظر سیاسی نیز بالاخره حکومت‌های محلی ایرانی مانند صفاریان، سامانیان، زیاریان و دیلمیان پدید آمدند. پس از اسلام بیشتر سلسله‌های ایرانی خود را به نوعی به ساسانیان وصل می‌کردند و هر گاه شاهی به قدرت می‌رسید خود را «خسرو ایران» می‌خواند. شاهنامه به عنوان نمادی از خودآگاهی ایرانیان همواره مورد توجه شاعران و هنرمندان و توده‌ی مردم بود. سعدی در گلستان خود به شاهنامه‌خوانی در دربار پادشاهان اشاره می‌کند. مهم‌ترین موضوع کار نگارگری (مینیاتور) همواره شاهنامه و پنج گنج نظامی بود. نقالی جزو مردمی‌ترین هنرهای ایران بود و شاهنامه نه تنها در شهرها بلکه در چادرهای لرها و بختیاری‌ها نیز خوانده می‌شد. این روند وصل کردن شاهان به ساسانیان هم چنان ادامه داشت و ۹۰۰ سال پس از ورود اسلام به ایران، وقتی شاه اسماعیل صفوی به قدرت رسید خود را از نسل ساسانیان و نیز از نوادگان امام موسی کاظم اعلام کرد. حتا قاجاریان نیز - که ترکمن بودند - خود را به اشکانیان وصل کردند و تاج خود را تاج کیانی می‌نامیدند.

یعنی این پیوستگی تاریخی و فرهنگی همواره در ایران برقرار بوده است. تازه در پایان دوران قاجار بود که خاورشناسان و باستان‌شناسان وارد ایران شدند و شروع به مطالعه درباره‌ی تاریخ ایران کردند و رشته‌ی «ایران‌شناسی» را پدید آوردند.

اما یکی از ادعاهای بی پایه‌ی تجزیه‌طلبان و دشمنان ایران آن است که «ایران» ایده‌ای است که به دست خاورشناسان پدید آمده است و در دوران پهلوی ترویج شده است. یعنی پیش از سده‌ی هژده و نوزدهم میلادی / دوازده و سیزده خورشیدی هرگز چیزی به نام «ایران» وجود نداشته و ایرانیان نیز از گذشته‌ی خود هیچ آگاهی نداشتند. این تجزیه‌طلبان، با چشم بستن بر تمام کتاب‌های تاریخی که در دوران اسلامی نوشته‌اند مانند تاریخ طبری و آثار الباقیه‌ی ابوریحان بیرونی و مانند آن، تمام تاریخ ایران پیش از اسلام را ساخته و پرداخته‌ی خاورشناسان می‌دانند. باید از اینان پرسید: اگر چیزی به نام «ایران» وجود نمی‌داشت، چه طور تمام شاهان این سرزمین در طول تاریخ پس از اسلام، خود را «خسرو ایران» می‌نامیدند؟ اگر «ایران» چیز ناشناخته‌ای بود، شاه اسماعیل صفوی چه طور می‌توانست خود را «شاه ایران» بنامد و نسل خود را به ساسانیان برساند؟ کسانی که به خاطر مخالفت با حکومت پهلوی تاریخ پیشااسلامی را انکار می‌کنند یا کوچک می‌شمارند فرقی با کسانی ندارند که به خاطر مخالفت با جمهوری اسلامی، تاریخ پسااسلامی و دستاوردهای ایرانیان در دوران اسلامی را انکار می‌کنند. باید بیاموزیم که هر دو بخش پیشااسلامی و پسااسلامی پاره‌هایی از تاریخ و هویت و فرهنگ ما ایرانیان هستند و هیچ یک به تنهایی کافی نیست.

دروغ دیگری که همه‌کردانگاران (Kurdistan-pan) می‌پراکنند و شایع می‌کنند آن است که کوروش و هخامنشیان مادها را قتل عام کردند. به ادعای آنان مادها نیاکان بی‌فاصله‌ی کردها هستند. یعنی «قوم فارس» - منظورشان فارسی‌زبانان امروز ایران است - از قدیم به کردها ستم می‌کرده است!

یکی از این دست نویسندگانی که «ایران» را ساخته و پرداخته‌ی خاورشناسان می‌داند فردی است به نام «مصطفی وزیری» (گویا متولد ۱۳۳۵ خ / ۱۹۵۶ م) که کتابی نوشته است با مشخصات زیر:

نام کتاب: «ایران ملتی تخیلی: ساخت هویت ملی»

(Identity National of Construction The :Nation Imagined as Iran)

نویسنده: مصطفی وزیری

ناشر: Company & Marlowe

صفحه: ۲۴۷

سال انتشار: جولای ۱۹۹۴ م / تیر ۱۳۷۳ خ

در همان سال ۱۳۷۳ خ/ ۱۹۹۴ چند نقد بر این کتاب نوشته شده از جمله نقدی نوشته‌ی دکتر محمد توکلی ترقی. در نقد دکتر توکلی آمده است:

وزیری می‌نویسد «ویروس» باور به دیرینگی ایده‌ی ایران و «باورهای فاشیستی» مانند آن توسط خاورشناسانی مانند ادوارد براون (Browne Edward)، رومن گیرشمن (hirshmanG Roman)، ولادیمیر مینورسکی (Minorsky Vladimir)، ریچارد نلسون فرای (Frye Nelson Richard)، ادموند بوزورث (Bosworth. E.C) و دیگران در ایران پخش شده است. شاگردان ایرانی آنان نیز مانند سعید نفیسی، علی اکبر دهخدا، جلال همایی، احمد کسروی، عبدالحسین زرین کوب، احسان یارشاطر و دیگران همین ویروس را منتشر کردند!

جالب است که این افراد انگلیسی، فرانسوی، روس، امریکایی و دیگران همه بر یک چیز توافق داشته‌اند و آن ایده‌ی ایران است.

در همین زمینه دکتر جلال خالقی مطلق و دکتر جلال متینی هر یک مقاله‌ای نوشته‌اند که جواب دندان‌شکنی به این گونه یاوه‌هاست. این دو مقاله را می‌توانید در پایگاه ارزشمند «آذرگشنسپ» بخوانید:

- [ایران در زمان باستان](#) نوشته‌ی دکتر خالقی مطلق
- [ایران در زمان اسلامی](#) نوشته‌ی دکتر جلال متینی
- [چند مقاله‌ی دیگر](#) در ادامه‌ی این دو

در نوشته‌ی مفصل دکتر متینی نمونه‌های فراوانی از یاد شدن «ایران» در متن‌های دوران اسلامی آمده است اما من نیز چند نمونه‌ی شعر از شاعران بزرگ پارسی‌گو را بیشتر نشان داده‌ام. ن.ک.

نوشته‌ی پیشین به نام «ایران در شعر شاعران».

جالب آن که حامد الگار (Algar Hamid) نیز در نقدی در همان سال کتاب وزیری را ستوده است. الگار در سال ۱۹۴۰ م / ۱۳۱۹ خ در انگلستان زاده شد و در سال ۱۳۴۰ خ / ۱۹۶۱ برای تحصیل در سطح دکتری به دانشگاه تهران آمد. اما به خاطر رخداد‌های سیاسی آن دوران، پس از گردش در گوشه و کنار ایران، به انگلستان برگشت. وی بعدها مسلمان شیعه شده و دکتری خود را نیز در کمبریج دریافت کرد. (البته وی از چه گونه‌ی مسلمان شدن خود صحبتی نمی‌کند و آن را امری شخصی می‌داند. ما نیز به امور شخصی افراد به ویژه دینشان کاری نداریم.) وی در سال ۱۳۵۷ خ / ۱۹۷۸ م در پاریس به دیدار آیت الله خمینی رفت. الگار هم چنین کتابی دارد به نام «نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطه». الگار هم اکنون استاد دانشگاه برکلی کالیفرنیا است. وی در نقد خود بر کتاب وزیری، به نصب تندیس‌هایی از چهار دانشور ایرانی دوران اسلامی (مانند ابن سینا و دیگران) در تهران اعتراض کرده و گفته این کار علاوه بر این که غیراسلامی است، از نظر تاریخی نیز ایرانی خواندن ابن سینا و دیگران درست نیست! زیرا در آن زمان کشوری به نام ایران وجود نداشته است. الگار نیز پیوستگی تاریخی ایده و مفهوم ایران را بی‌پایه دانسته است. وی اقدام وزیری در بی‌پایه دانستن ایده‌ی ایران را «شجاعانه» خوانده و گفته این کتاب هموطنان ایرانی وزیری و به ویژه کارشناسان رشته‌ی «ایران‌شناسی» را خشمگین خواهد کرد.

یاوه‌های مصطفی وزیری خوراک نویسنده‌ی تجزیه‌طلب و ضدایرانی دیگری شده است به نام «علیرضا اصغرزاده» که خیلی مورد علاقه‌ی «همه‌ترک‌انگاران» (Turkist-pan) است. دکتر کاوه فرخ پیشتر نقد کوتاهی بر کتاب اصغرزاده نوشته است که می‌توانید آن را در این نشانی در پایگاه رسمی ایشان بخوانید.

پی‌نوشت:

بد نیست یادآور شوم که مجموعه کتاب‌هایی با نام «ایده‌ی ایران» به سردبیری خانم «وستا سرخوش کورتیس» (Curtis Sarkhosh Vesta) و سارا استوارت (Stewart Sarah) در دست انتشار است که تاکنون ۴ جلد آن بیرون آمده است. «بنیاد سودآور» (Foundation Memorial Soudavar) از پشتیبانان مالی و فکری این پروژه است.

نوشته‌ی شهربراز

http://shahrbaraz.blogspot.com/2008/12/blog-post_28.html

یکشنبه ۸/دی/۱۳۸۷ - ۲۸/دسامبر/۲۰۰۸